

ترجمان البلاغه

ص ۹۸س ۱- از سؤال و جواب بانیة عنصری سه بیت آورده در بیت مطلع روایت بهتری از دیوان دارد و گوید :

هر سؤالی کز آن گل سیراب دوش کردم همه ببداد جواب
و اینجا گل سیراب از لب سیراب بهتر است و لسی شعر بعد را غلط ضبط کرده (گفتمش
خوربشب نشاید دید) در صورتیکه بدون تردید نسخه دیوان صحیح است که گوید :
گفتمش جز شب نشاید دید گفت پیدا بشب بود مهتاب

ص ۱۰۰س ۱ - ۵ : يك قطعه زیبا در صنعت لغز آورده است :

کشتی

تاکی کوئی مدار علم بمن گشت ، جان و دلم علم را گزیده وطن گشت ؟
چيست یکی مادهی که بی نریشت ، روزی ده ره بزاد و آبتن گشت ؟
در این صفحه و صفحه بعد سه قطعه از امیر علی پورتکین - که معلوم نیست آیا همان
علی بوزتکین حدایق السحریا پورتکین بیهقی است - آورده است در صنعت لغز و معنی
که بهتر باشد قارئین بکتاب رجوع کنند .

ص ۱۰۴س ۱ - ۲ - از «محمد عبده» در صنعت تضمین دو بیت از آخر قطعه منسوب به
فردوسی را آورده است بدین صورت :

بیاد جوانی همی مویه دارم بر آن بیت بو طاهر خسروانی
جوانی به بیهودگی یاد دارم درینا جوانی درینا جوانی

ص ۱۰۵س ۴ - در مسمط بند اول خزانیة منوچهری را آورده و دو مصراع آن مورد
توجه است - در هر دو روایت نازه ایست که گوید «گوئی که یکی کار که رنگرزانست»
بجای : که مگر پیرهن رنگ رزان .

دیگر در مصراع اخیر که گوید : «کاندر چمن باغ نه گل ماند و نه گلنار» باضافه
چمن بیاض ؟ ...

ص ۱۰۷س ۶ - در صنعت ملمع يك غزل ملمع عربی و فارسی از شهید بن الحسین
دارد و متأسفیم که بعضی تازیهای آن مغلوط است - و نیز درین غزل بعد از هر بیت تازی
نوشته اند (ترجمه) و سپس فارسی را نقل سرده اند در صورتیکه پارسیها ترجمه
تازیها نیست .

ص ۱۰۹ س ۱ در صنعت (مجرد) یعنی شاعر و دبیر حرفی با چند حرف را از قصیده و نامه بیرون کند. آنگاه تغزلی از حسین ایلاقی آورده است در حذف الف و چه خوب از عهده برآمده است!

قطعه بی الف

زلفین برشکسته و قد صنوبری	زیردولاف جهش، دو خط عنبری
دولب عقیق و زیر عقیقش دورسته در	نر کس دو چشم و ز بردونر گس گل طری
چشم و دولاف و دورخ جمله مشبند	وز یکدگر گرفته همه سحر و دلبری
خلد برین شده ست نکه کن بکوه و دشت	صد گونه گل شکفته بهرسو که بنگری
سرخ و سپید و لعل و کبود و بنفش و زرد	نوروز کرد بر گل صد برک زرگری
خیره شود و چشم کچون بنگری بدو	کوشی که بگندری توانی که بگندری

« بنگر که الف بدین نیکوئی طرح کرده است که هیچ اثر تکلف اندروی پیدا نیست .
و الف از حرفهای دیگر بایسته ترست . » (ترجمان البلاغه ص ۱۱۰)

ص ۱۱۹ س ۶ : در صنعت ترجمه در ترجمه حدیثی از احادیث نبوی بدون ذکر قائل
نظمه آورده که با شعار رود کی میماند :

هر کرا بهره داد ایزد فرد	دانش و امن و تندرستی و خسود
زین جهان بهره تمامی یافت	گوبگردد در فضول مگردد
کارزو را کسرانه نیست بدید	آزرا خاک سیرداند کرد

بیت دیگر در ترجمه: لا یلسم المؤمن من حجر مرتین بیتی بسیار محکم آورده است:
هر کرامار ز مور اخی یکبار گزید گرد گر باره گزد وی ز در دار بود!

ص ۱۴۱ فصلی بنام «فی تقریب الامثال بالابیات» دارد و در آن فصل امثال فارسی را بنام «افسانه» آورده عبارات قرآن را بدان منطبق میسازد.

س ۷ : افسانه : هر که بکش مرد بنخشب مرد ، (در متن بنخشب تصحیف شده است) قوله تعالی : وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله

ص ۱۴۴ س ۱۴ : افسانه : اسب را پهبان عقبه (بفتحین یعنی گریوه - در متن عقبه بضم عین) جوده می سود ندارد ... قوله تعالی : یوم یاتی بعض آیات ربك لا یفزع نفساً ایمانها.

ص ۱۴۷ س ۴ : ۶: در معنی آیات بایات قطعمانی بدون ذکر نام قائل آورده که همه از استادان بزرگست و مادی و قطعه را نقل کردیم :

در ترجمه : افحسبتم انما خلقناکم عبداً الایه	نر بی بازی آفرید ترا
چه کنی بپهده حدیث دراز	باز گشتت پسوی یزد انست
چند باشی اسیر آز و نیاز	

در ترجمه : بل پریدالا نسان لیفجر امامه :

از بی خفت و خیزو از بی خورد
تا بزه بیشتر تواند کرد

زندگانی در از خواهد مرد
تا مزه بیشتر تواند یافت

۶ در سطر ۱۱-۱۲ : نمائندی یکی زنده بر این زمین ... الخ صحیح است و مصراع بعد

مفشوش بنظر میرسد ...

ص ۱۲۸ قطعه ای از ابوالحسن آغاجی در حسن طلب دارد که اینجا ثبت میشود ،
چه ازین شاعر بزرگ و گمنام شمری جز چند شاهد مختصر در دست نیست و مقتم است :

قطعه از ابوالحسن آغاجی

دو چشم عبرتم از قدرت تو چند فراز	دو گوش فکرت من چند سال مانده ز بند
گناه چند کنم ، چند عهد تسو شکتم	بزرگواری تو چند و این وفای تو چند
کنون خدا یا عاصیت با گناه گران	سوی تو آمد و او مید را ز خلق بکنند
نه محنتی و نه دردی نه سختنی است براو	که روزگار چو شه دست و ز ندگانی قند

ص ۱۲۹ س ۶-۷ : اینجا قطعه ایست لطیف در حسن طلب که قائل معرفی نشده و

غلطی دارد که باید اصلاح شود و نیز با شتباه مصحح آنرا (رباعی) نامیده است (۱)

شاه را سخن من شنود باید ،	وز دوره یکی نمود باید !
من بر چه نشینم ، اگر بیایم ،	و ای در چه خورم گر بیود باید ؟

مصحح مصراع ثانی را از وزن (مفعول مفاعیل فاعلاتن) غیر موزون گرفته و کلمه
(من) بر آن افزوده است اینطور : وز دوره (من) یکی نمود باید ... در صورتیکه اصل
شعر صحیح است منتها باید «یکی» را بشدید کاف چنانکه بین متقدمان مرسوم است
خوانند و واو «دو» را باشباع ... و با افزودن (من) برای شعر هم وزن شعر خراب میشود
هم معنی . قطعه بعد هم اصلاحی میخواهد اما قابل بحث نیست ..

ص ۱۳۰ س ۵ - اینجا از ابوشکور بلخی شعر بسیار خوبی دارد که در شفاعت یکی از

بزرگان در نزد امیر سروده و از نقایس اشعار فارسی است .

شعر شفاعت از ابوشکور

یکی ره یست که میر مرا (۲) گنه کارست	کنساره اورا با عفو میر پیکارست
گناه چیره تراز عفو میر ، زشت بود	که عفو میر فزون از گناه بسیارست
مرا آدمی را ز آدم گناه ، میرانست	عجب مدار که فزونند با پدر یارست

(۱) این قطعه از جنس رباعیات که در بحر هزج است نیست و عروض آن اخراب

مکفوف از بحر «قریب» است (رك : المعجم س ۱۳۶ س ۱۴-۱۵ طبع لیدن)

(۲) اصل : امیر مرا ... اصلاح قیاسی شد .

نه من رسول گنہکارم و نه نیز شفیع
ولیکن آنکه بجای امیرزالت کرد
بجای بنده میرش هزار کردارست

در صفحه ۱۳۱ قطعه ای در مدیحه ضمن کلام الجامع از رود کی آورده است که تیمنا
نقل میشود :

آنکه نماند بهیچ خلق خداست تونه خدائی بهیچ خلق نمائی
روز شدن (۱) را نشان دهند بخورشید باز سراو را بتو دهند نشانی
هرچه بر الفاظ خلق ، مدحت رفتست یا برود ، تا بروز حشر ، تو آنی !

ص ۱۲۲- درین صفحه قطعه عجیبی بجزر بسیار ثقیل از خسروی دارد - و در سطر
۱۲-۱۳ يك بیت را که شمس قیس در المجمع صفحه ۳۳۰ برود کی نسبت داده و چنین
روایت کرده است :

همی بکشتی تادردو نماند شجاع همی بدادی تادر ولی نماند فقیر
ترجمان البلاغه بمنصری نسبت داده و بروایتی مغلوط ضبط کرده :

همی بکشتی تا آدمی نماند شجاع همی بدادی تا آدمی نماند فقیر

واضحیت معنی برابر سباب بینش روشن است که «آدمی» بیاء تنکیر در هر دو مصراع
غلط افتاده است زیرا «آدم» نام ابوالبشر است و متقدمان «آدم» را مثل امروز بمعنی
فرزند آدم استعمال نمیکنند و بجای آن (آدمی) بیاء نسبت میآورده اند و در اینجا
بر فرض که این روایت را درست بشماریم باید حرف «ز» قبل از آدمی بیفزائیم تا بیا
آن هر دو از حال تنکیر بحال نسبت باز گردد - و بعقیده نویسندہ بعد از این اصلاح باز
هم از حیث معنی شعر مزبور خالی از رکابگی نخواهد بود، برای آنکه در سپاه شاه و میان
دوستان او مردم شجاع فراوان بوده اند و میان اعدای او نیز مردمی فقیر بسیار بایستی
که میبودند و این اغراقی هست نامطلوب که امثال رود کی یا عنقری پیراهن آن
نمیگردند و روایت شمس قیس بمعصمت افریست .